أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

درجلسهٔ گذشته عرض شد که قاعدهٔ لاحرج یک نظر به جنبهٔ ارتکازی دارد، البته در مورد لاضرر، خب مسأله از این نقطهٔ نظر، یک قدری به جنبهٔ عقلانی هم نظر داشت به جهت اینکه ضرری که از ناحیهٔ غیر به انسان برسد، نه از ناحیهٔ شرع، آن ضرر خب عقلاً قبیح است و عقل مستقل است به قبح او از باب ظلم و می‌توانیم به این واسطه اگر هم ما قاعدهٔ لاضرر نداشتیم این مسأله را ؟ کنیم. و اما از ناحیهٔ شرع از باب اینکه هر فعلی را که از ناحیهٔ شارع به انسان تکلیف بشود یا نفی او مورد تکلیف قرار بگیرد، طبعاً در مقابل او یک مثوبه و یک جزایی هست که می‌تواند آن را تدارک کند، لذا در بسیاری

از احکام گرچه ضرر یک ضرر بدوی است ولکن وقتی به دقت تأمل کنیم می‌بینیم که ضرری در کار نیست و همان جنبهٔ کلی مسأله که حالا یک نفعی دارد برای همه، یک نفع کلی، یا آن تدارکش است و همین طور یا جنبهٔ معنوی قضیه، آن تدارک اوست و باعث می‌شود که ضرری برحسب ظاهر به انسان نرسد یا اینکه اگر می‌رسد در آن دنیا تدارک بشود. اما در ناحیهٔ حرج ما مطلب را به این کیفیت نداریم و حرج در مورد آن مواردی است که از ناحیهٔ شرع به مکلف وارد می‌شود البته اگر از ناحیهٔ افراد به انسان وارد شود آن در تحت ضرر داخل می‌شود نه در تحت حرج که عبارت است از سلب حقی یا سلب مالی یا سلب اختیاری، که اینها همه مسائل، مسائل ضرری است و در تحت قاعدهٔ لاضرر گنجانده می‌شود.

بناءً علی هذا در قضیهٔ حرج آن اشکال در این است که ما آن مفهوم و مفاد این حرج را از ناحیهٔ شرعی استدراج کنیم و بدانیم که شرع در چه مواردی آمده آن حرج را به کاربرده و رفع حرجیت به چه معنایی است؟ این بسیار معنای مهمی است و تمام

محور بحث روی این مسأله می‌گردد که البته در لابلای بحثهای آینده هم به این قضیه اشاره می‌شود.

بناءً علی هذا شارع - همان طوری که دیروز عرض شد- این مسألۀ حرج را واگذار می‌کند به ارتکازات ذهنی مکلفین، در قضیۀ مراره یا فرض کنید که من باب مثال در غیر از آن که یعرف هذا و اشباهه من کتاب اللَه، ما جعل علیکم فی‌الدین من حرج، در اینجا شارع یک نظر تأسیسی ندارد در مسائل، بلکه در اینجا نظر شارع نظر حکایی و اشاری و رمزی است به مرتکزاتی که افراد دارند در ذهن خودشان. حالا باید ببینیم که این مسألۀ حرج، آیا بطورکلی منظور حرج نوعی است یا حرج، حرج شخصی است؟

خب ما خیلی از احکام و تکالیف را داریم که اینها بطور کلی جنبۀ حرجیت در آنها لحاظ شده، فرض کنید که من باب مثال جهاد فی سبیل اللَه یا صوم در سیف[(تابستان)]، یا طی طریق حج در صورتی که خلاصه توأم با حرجیت و امثال ذلک باشد و بسیاری از احکام دیگر که در آن جنبۀ حرجیت آمده مثل عده برای زن که سه تا طُهر باید

در خانهٔ شوهر باشد، از خانهٔ شوهر بیرون نیاید، خب مثلاً فرض کنید که این یک حکم حرجی است برای او. حالا در اینجا چطور می‌شود قضیه؟

به لحاظ آنچه را که ما در قاعدهٔ لاضرر هم عرض کردیم، یک وقتی شارع یک نظر، نظر کلی دارد به مصالحی که این مصالح برای او هست، یعنی جنبهٔ مصلحت کلی در نظرش است که با فوت آن مصلحت نه تنها منتی بر چیزی گذاشته نمی‌شود، بلکه یک مسأله‌ای من باب مثال بار می‌آید. فرض کنید که خب قاعدهٔ لاضرر، لاشک و لاشبهه که این یک قاعدهٔ امتنانی است -بر خلاف آنچه که بعضی‌ها مطرح کرده بودند و جوابشان هم عرض شد- و همین طور قاعدهٔ لاحرج، خب این قاعده، یک قاعدهٔ امتنانی است و شکی در این نیست که از احکام امتنانیه است و منتاً علی العباد در این جا جعل شده. بناءًعلی هذا اگر قرار باشد که در بعضی از موارد رفع آن حکم و یا وضع آن حکم علی سبیل امتنان، موجب عدم امتنان بشود، یعنی این موجب مفسده‌ای بشود پس بنابراین رفع این، خودش مخالف با امتنان خواهد بود. مثلاً اگر ما از باب قاعدهٔ لاضرر بخواهیم

جهاد را برداریم، خب وقتی که جهاد را برداریم، خب دشمن می‌آید مملکت را می‌گیرد، آن وقت زن و بچهٔ ما را از بین می‌برد، خب این دیگر خلاف امتنان است

سوال: این اصلاً خودش ضرری است

جواب: بله؟

سوال: ضرر آن طرفش بیشتر است

جواب: خب بله، بله، ضرر آن طرفش بیشتر است، یعنی در اینجا اصلاً اگر این انجام نشود بطور کلی هدم اسلام لازم می‌آید، هدم مملکت لازم می‌آید.

سوال: یعنی وجود این قاعده بدتر از خودش است

جواب: بله، یعنی وضع قاعده موجب رفع قاعده خواهد شد، بله صحیح است همان طوری که...، و این در خیلی از مسائل به همین کیفیت است.

حالا در قضیهٔ حرج هم همین طور است. فرض کنید که بسیاری از احکامی که ما داریم اینها خودِ نفسش مشقت است، کلفت است. حج فرض کنید

که رفتنش بطور کلی، این خب ممکن است مشقت داشته باشد، همهٔ افراد که اینها با هواپیما و با دو ساعت و سه ساعت و چهار ساعت که به مکه نمی‌روند، مکه واجب است بر هر فردی و بر هر شخصی ولو اینکه با ماشین باشد، ولو اینکه با استر و قاطر باشد، ولو اینکه با وسیلهٔ دیگری باشد، خب در طول این مسیر، ممکن است انسان به حرج بیفتد و امثال ذلک. خب این احکام را ما چه کنیم؟ یعنی اگر ما یک قواعد کلی داشته باشیم، یک احکام کلی داشته باشیم که این احکام حرجی باشد پس بنابراین ما برای حرج باید چه مفهومی در نظر بگیریم؟ آیا قاعدهٔ حرج تخصیص می‌خورد به این احکام؟ یعنی حرج عبارت است از رفع یک حکم کلی الا ما خرج بالدلیل، فرض کنید آن احکامی که آن احکام، در نوعش حرج است، که اگر این طور باشد منظور از حرج، می‌شود حرج نوعیه، حرج نوعیه، آن مرفوع است، یعنی اگر فرض کنید که من باب مثال یک حکمی را شارع خودش وضع کرده باشد که خود نفس آن حکم یک حرج نوعیه دارد، خب در اینجا دیگر ما نمی‌توانیم با قاعدهٔ لاحرج بیاییم خود این

حکم را برداریم، چون با رفع این حکم رفع اصل حکم در اینجا می‌شود.

اگر ما بیاییم بگوئیم که من باب مثال روزه در تابستان نیست، چون این برای عموم مردم حرجیت دارد، پس بنابراین اصلاً رفع حکم صوم در اینجا شده. یا فرض کنید ما بیائیم بگوئیم که چون در جهاد ضرر است، پس بنابراین با قاعدهٔ لاضرر بیائیم جهاد را برداریم، خب اصلاً اصل جهاد در آنجا برداشته می‌شود، جهاد که نان و حلوا به انسان نمی‌دهند، تیر است، شمشیر است و نیزه و توپ و تفنگ و این چیزهاست دیگر، کشته شدن هست و تیر خوردن هست و مجروح شدن است و قطع عضو و امثال و ذلک.

پس بنابراین در اینجا - اینطور آمدند بیان کردند- منظور از حرج عبارت است از حرج نوعیه، در آن احکامی که نفس آن احکام، خودشان فی حد نفسه موجب حرج نیست. فرض کنید که صوم در سیف[(تابستان)] این خودش، نفس او موجب حرج است. قاعدهٔ حرج دیگر نمی‌آید این را بردارد. جهاد

خودش موجب حرج است، دیگر قاعدهٔ حرج نمی‌آید جهاد را بردارد. حج، تازه نه الان، در ازمنهٔ سابقه که شش ماه طول می‌کشید تا به حج برسند، در هر محله‌ای می‌گفتند یک حاجی هست، اینقدر[حاجی کم بود] می‌مردند وسط راه، چه می‌شدند، فلان می‌شدند، خیلی‌ها در همان حج می‌مردند و در همان جا هم دفنشان می‌کردند، آن وقت اصلِ این حکم اصلاً قاعدتاً برداشته می‌شود و بطور کلی اگر قرار باشد- این طبق قاعدهٔ کلی هست در اینجا- اگر قرار باشد دو دلیلی در قبال همدیگر به نحوی باشند که به یکی از اینها اگر بخواهد عمل بشود، لازمه‌اش این است که هیچ گاه به آن دلیل دیگر عمل نشود، این دلیل بر این است که هیچ وقت این دو تا با هم تعارض ندارند.

مثلاً فرض کنید که من باب مثال اگر قرار باشد که ما بین قاعدهٔ حرج، اینهایی که می‌گویند نحوهٔ بین قاعدهٔ لاحرج و بین دلیل دیگر چگونه است، حالا راجع به قاعدهٔ حرج عرض می کنیم خدمتتان، یا فرض کنید که من باب مثال آن ادله‌ای که در مورد نضع ماء بئر است و آن ادله‌ای که دلالت می‌کند بر

عدم تنجُّس فرض کنید که من باب مثال کرّ، خب اگر فرض کنید که الان شما بخواهید من باب مثال به این قاعدهٔ عدم تنجُّس کرّ و عدم انفعال کرّ تمسک کنید اصلاً دیگر موردی برای ادلهٔ نضع ماء بئر در اینجا نمی‌ماند چون ما من بئرٍ الا اینکه حداقل یک کرّ آب را دارد، پس بنابراین آن ادله می‌آید این ادله را تخصیص می‌زند و حاکم بر این ادله است نه اینکه این ادله بیاید آن ادله را حکومت کند پس بنابراین فتوای مرحوم علامهٔ حلی بر این که و فی نجاسة ماء بئر تردد و این اختصاصش به آن جایی است که بئر، مادون کرّ آب داشته باشد، این می‌توانیم بگوئیم که خالی از تأمل نیست، به جهت اینکه اصلاً کل ادله می‌رود کنار و همین طور...

سوال: تخصیص بردار نیست، شما چطور تخصیص می‌زنید بئر را؟

جواب: نه، نضع ماء، نه ما با چیز

سوال: با یکی تخصیص بزنیم دیگری را

جواب: بله

سوال: آن وقت چطور ما بخواهیم آب چاه را تخصیص بزنیم؟

جواب: بگوئیم نضع ماء بئر در آنجایی است که

مادون کرّ است

سوال: خب همین، می‌گوییم که ما من بئر الا...

جواب: بله، بله، همین، آن وقت این دیگر اختصاص پیدا می‌کند به یک موردی که فرض کنید که دریک میلیون چاه اگر یکدانه باشد.

سوال: خب آنقدر...

جواب: آن وقت همین، آهان، بله، آن وقت اینجا اشکال این است که آیا این احادیثی که این همه آمده، مال این یک مورد است؟ یعنی یا اصلاً مورد ندارد یا اینکه فرض کنید که موردش نادر است بلکه اندر است، این دیگر اصلاً مورد ندارد، این همه ادله بیاید برای اینکه...! حضرت در مقام بیان، وقت زیادی نداشت که این همه ادلهٔ ماء بئر بیاید بیان کند، جایی که فرض کنید که در همهٔ منازل مدینه نگاه بکنید درهمه‌اش حداقل [بئر آنها] به اندازهٔ یک کرّ آب دارد، چطور حضرت می آید این را بیان می‌کند؟ خب این دلیل براین است که...، یا با ادلهٔ نضع ماء بئر ما ادلهٔ عدم انفعال کرّ را آن وقت تخصیص بزنیم یا اینکه همان طوری که بعداً عرض خواهیم کرد این مسأله در آنجایی است که اصلاً مقام، مقام تخصیص

نیست، بلکه مقام، مقام اختلاف موضوع هست که حالا در این بحث بعدی که بعد از این هست و می خواهم این را مطرح بکنم، این مسأله در آنجا می‌آید، خلاصه اگر دو دلیلی باشد که این دو دلیل یکی ناظر بر دیگری باشد به نحوی که اصلاً موردی برای او باقی نمی‌ماند، این دلیل است بر اینکه هیچ وقت نمی‌تواند نظارت بر این داشته باشد به نحو حکومت یا به نحو ورود یا به نحو تخصیص، اصلاً نمی‌تواند یک همچنین جایی داشته باشد.

بناءً علی هذا بعضی‌ها آمده‌اند روی این حساب گفتند که ادلهٔ رفع حرج، منظور حرج نوعی است، در آن احکامی که فی حد نفسه آن احکام، حرجی نیستند. فرض بکنید که وضو، این وضو حرجی نیست. حالا اگر در فصل شتائی[(زمستانی)] واقع بشود که بطور کلی نوعاً این موجب حرج بشود، آن وقت در اینجا قاعدهٔ حرج این را فرض کنید که من باب مثال برمی‌دارد، یا اینکه مثلاً فرض کنید اگر صوم در ایام سیف[(تابستان)] باشد که بطور کلی نوعاً این حرجی است یعنی موجب حرج بشود، نه

اینکه یک حرج عادی، یعنی افرادی که دارای این بنیه هستند نتوانند این روزه را تحمل کنند، آن وقت قاعدهٔ حرج می‌آید اینجا را برمی‌دارد

سوال: یعنی کلُّ شیءٍ بِحَسَبِه

جواب: بله، کلُّ شیءٍ بِحَسَبِه می شود.

یک مطلبی در اینجا به نظر می‌رسد که خب این مطلب در سایر جاها هم مورد ابتلاء هست و آن این است که ما این اقسام کلی، همین نفس جهاد را ما در نظر می‌گیریم، یا صوم فی السیف که برای عموم مردم این حالا فرض کنید که من باب مثال بگوئیم که حرجی نیست، این قاعدهٔ حرج اینجا را نمی‌گیرد چون حرج منظور حرج نوعی است واینها، مطلب اولی که به نظر می‌رسد در اینجا این است که ما دو حکم داریم در زمینهٔ عدم ضرر و عدم حرج:

یک حکم اینکه اصلاً خود لسان دلیل حاکی است از اینکه این حکمی که در اینجا برداشته می‌شود یا این حکمی که در این زمینه جعل می‌شود به جهت منتاً علی العباد است و رفع حرج است ولو اینکه برای بعضی حرجی و ضرری نباشد، خب در اینجا در خود لسان دلیل جنبهٔ کلیت حکم مورد

لحاظ قرار گرفته، یعنی چون این حکم به نحو کلی، به نحو نوعیت در اینجا جنبهٔ حرجی دارد، لذا برای آن افرادی هم که حرجی نیست، این حکم برداشته می‌شود، یک وقتی این طور است، یک وقتی نه، ما می‌خواهیم حکم را از لاحرج استنباط کنیم، در لسان دلیل رفع حکم یا وضع حکم در اینجا نیامده و آنی که ما درصددش هستیم در قاعدهٔ لاحرج این است والا آن مورد نیست، آن مورد خود حکم در اینجا بیان شده، طبق لسان دلیل، حضرت یا حکم را برداشته یا وضع کرده، ولی آنی که ما در [صددش] هستیم این است که ما می‌خواهیم از لاحرجی که دستِ ما هست، ما اصلاً رفع حکم یا وضع حکم کنیم. این مورد ابتلاء ما هست. پس بنابراین ما دیگر در اینجا نباید نظر کنیم بر اینکه ببینیم آیا من باب مثال شارع در اینجا نوعاً حرج را در نظر گرفته وحکم را برمی‌دارد، یا اینکه نه، حرج در اینجا منظور حرج شخصی است، یعنی هر شخصی به حسب خودش اگر در یک موردی دچار حرج شد، در آن مورد حکم برداشته می‌شود. وقتی که ما نگاه کنیم به لسان دلیل،

لاحرج، این امتنان دیگر معنا ندارد روی یک جنبهٔ نوعیت و کلیت برود.

امتنانی که نوعاً من باب مثال در سیف برای عموم مردم هست حالا من باب مثال عموم دچار حرجیت نمی‌شوند این فرض کنید که به منِ مریضی که دچار حرجیت می‌شوم چه مربوط است؟ حالا من سیف را کار ندارم، اصلاً در خود شتاء، اصلاً فرض می‌کنیم سیف ما یک سیفی است، در یک بلادی است که آن بلاد فرض کنید که بلاد حارّه نیستند، بلاد بارده هستند، در آنجا چه می‌فرمائید؟ صرف اینکه این حکم از نظر کلیت موجب حرج نیست این دلیل نمی‌شود که برای یک فرد این حکم برداشته نشود. وقتی که شما امتنان را از این متوجه می‌شوید وقتی که ..... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلاٰلَ اَلَّتِي كٰانَتْ عَلَيْهِمْ .... ﴿الأعراف، ۱۵۷﴾ را ما در اینجا ملاک قرار می‌دهیم، وقتی این روایات ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج را ما در اینجا ملاک قرار می‌دهیم، آیاتی که دلالت می‌کند اصلاً رفع حکم حرجی از باب امتنان است، معنا ندارد امتنان به یک طبیعت کلیه تعلق بگیرد، امتنان روی افراد خارجی به عنوان قضیهٔ خارجی می رود نه به عنوان یک قضیهٔ طبیعیه و قضیهٔ حقیقیه، به عنوان یک

قضیهٔ خارجیهٔ شخصیه همیشه امتنان مورد [لحاظ قرار می‌گیرد]...

... منت یعنی التفات مولا به یک شخص خاص، نه التفات مولا به جمیع به ما هو جمیع، به ما هو جمیع به من چه مربوط است؟ چون در اینجا که به من منت نشده، به کل منت شده، صحت مزاج یک عده به منِ مریض چه ربطی دارد؟ فرض کنید که ده نفر صحت مزاج دارند، به خاطر این ده نفر، منِ مریضی که یازدهمین نفرم، به خاطر همهٔ ما وجوب صوم جعل بشود، خب آن ده نفر مزاجشان سالم است، من که مزاجم سالم نیست

سوال: هر دو موردش را ما در شرع داریم

جواب: بله؟

سوال: هم در شرع ... مٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ﴿المائدة، ٦﴾ لَیْسَ عَلَی اَلضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَی اَلْمَرْضیٰ وَ لاٰ عَلَی اَلَّذِینَ لاٰ یَجِدُونَ مٰا یُنْفِقُونَ حَرَجٌ ... ﴿التوبة، ٩١﴾ وَ جٰاهِدُوا فِي اَللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اِجْتَبٰاکُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِي اَلدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرٰاهِیمَ ... ﴿الحج، ٧٨﴾ لَیْسَ عَلَی اَلْأَعْمیٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَی اَلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَی اَلْمَرِیضِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلیٰ

أَنْفُسِكُمْ... ﴿النور، ٦١﴾ لَيْسَ عَلَى اَلْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرِيضِ حَرَجٌ... ﴿الفتح، ١٧﴾ را داریم هم آن ..... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلاٰلَ اَلَّتِي كٰانَتْ عَلَيْهِمْ .... وضع اصر از امت پیغمبر، مثلاً آن روزه‌ای که بر امم سابقه وضع شده بود، او را بطور کلی برداشته...

جواب: آن جهت نوعیه دارد، حالا اگر یک کسی فرض کنید

سوال: هر دو موردش هست

جواب: حالا اگر فرض کنید یک کسی، نه، در آن روزه ها، روزۀ صمت و روزۀ وصال و این حرفها، اگر در آنها اصلاً حرجی برایش ندارد، هیچی، خیلی کیف هم می‌کند، باز در اینجا برداشته می‌شود، چرا؟ چون در اینجا جنبۀ نوعیت لحاظ شده. عرض کردم ما دو جور حکم داریم، یک حکمی که در لسان خود حکم، رفع آن حکم مستند به حرج شده، ما به آن کار نداریم، آن جنبۀ نوعیت در آنجا آمده، یک وقتی در اینجا داریم که ما می‌خواهیم اصلاً از خود قاعده، رفع حرج...

سوال: اینکه شما می‌فرمائید آن وقت منافات با

امتنان دارد، می‌خواهم عرض کنم منافاتی ندارد

جواب: چرا، فرض کنید که من باب مثال در...

سوال: گاهی اوقات[امتنان] نسبت به شخص است، گاهی اوقات نسبت به نوع است

جواب: همان، پس اینهایی که می‌گویند قاعدهٔ حرج در آن مواردی است که حرج، حرج نوعی است، ما می‌گوئیم این مخالف با امتنان است، چون اصلاً مسألهٔ امتنان به نوعیت برنمی‌گردد، الا در آن مواردی که رفع حکم کلی شده به لحاظ نوعیت، فرض کنید که صوم در ازمنهٔ سابقه

سوال: ...؟

جواب: عبادات که در ازمنهٔ سابقه بوده که حتماً باید در معبد خاص باشد، رفع قذارتی که در ازمنهٔ سابق بوده، این از باب حکم کلی برداشته شده، ممکن است حالا برای یک شخصی نه، فرض کنید که من باب مثال، این منزلش جنب مسجد است، هیچ هم برایش حرجیت ندارد که نمازهای پنج گانه‌اش را در مسجد بخواند، تا اینکه یک شخصی که دوکیلومتر تا مسجد فاصله دارد، نه، برای اینکه

جنب مسجد هم هست حکم برداشته می‌شود و رفعش به لحاظ جنبهٔ کلیت است. امتنان کلی، این موجب رفع حکم کلی است ولی ما با این کاری نداریم، ما به این کار داریم که در آن احکامی که اصلاً لسان دلیل درآنجا نیامده و ما با خود قاعدهٔ لاحرج سر و کار داریم، خود قاعدهٔ لاحرج برای ما چه را می رساند؟ آیا رفع حکم کلی را در ظرف امتنان کلی به لحاظ حرج نوعی برای ما می رساند یا نه، رفع حکم جزئی را برای شخص جزئی به لحاظ حرج جزئی برای امتنان جزئی، کدام را در اینجا برای ما می رساند؟

ما می‌گوئیم که در اینجا اگر مقصود از حرج یعرف هذا و اشباهه من کتاب اللَه ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج، اگر منظور از حرج، حرج نوعی باشد، این مخالف با امتنان است، چون فرض کنید که من باب مثال در سیف باید بگوئیم چون سیف برای اغلب افراد موجب حرج نمی‌شود پس برای صد نفر، در هزار نفر هم واجب است[که آن صد نفر] روزه بگیرند در حالی که[این روزهٔ در سیف] برای آنها[(این صد نفر)] موجب حرج می‌شود،

چون منظور حرج نوعی است، خب این مخالف با امتنان است، آنهایی که سالم هستند که منتی بر آنها نیست، اینهایی که مریض هستند بدتر، ما باید توی سرشان این حکم وجوب روزه را قرار بدهیم! این کجایش پس امتنان است؟ پس اصلاً مسألۀ امتنان مسألۀ شخصی است، اصلاً مسأله، مسألۀ شخصی است، الا در آن مواردی که به لحاظ کلی، شارع آن حکم را بردارد مثل حکم به روزۀ وصال و روزۀ صمت و عبادات در موارد خاصه و فلان و این موارد است.

بناء علی هذا ما حتی در خود جهاد هم می‌توانیم تشکیک کنیم، در خود آن احکامی که وضع آن احکام وضع حرجی است، ما می‌توانیم در آن هم تشکیک کنیم، در آنجا این طور بیان کنیم که گرچه وضع خود آن حکم، آن وضعش وضع حرجی هست به لحاظ کلی ولی باز در اینجا ما نگاه به افراد می‌کنیم و جنبۀ خصوصی افراد در اینجا مورد لحاظ است. فرض کنید که اگر یک خانواده من باب مثال چهار نفر هستند، حالا دو نفرشان بروند در جبهه شهید

بشوند مهم نیست اما اگر فرض کنید که یک خانواده است و نان آورش فقط همین یکی است یا اینکه اگر این یکی برود من باب مثال این یک مادری دارد، یک مریضی دارد، این مُمرِّض اوست و او[(آن شخص مریض)] از بین می‌رود، ما نمی‌توانیم بگوئیم که در اینجا حکم جهاد آمده، به صرف اینکه نفس حکم جهاد یک حکم حرجی است ظاهراً پس بنابراین همه را شارع استیعاب می‌کند، نه، در اینجا هم به لحاظ خود افراد، رده بندی و طبقه بندی می‌شود، سری اول آنهایی باید بروند که فرض کنید من باب مثال زن و بچه ندارند، سری دوم آنهایی که...، سری سوم...، و این[رده بندی] در همهٔ موارد است. شما در قاعدهٔ عدل هم همین کار را می‌کنید.

در جنگ جمامه وقتی که چهارصد نفر از آن قراء قرآن و این حرفها شهید شدند، رفتند و کشته شدند و این حرفها، دیگر امیرالمومنین علیه السلام ممانعت کردند از اینکه قاریان قرآن به جنگ و این حرفها بروند، اگر بقیه هم بروند و کشته بشوند، دیگر اثری از قرآن باقی نمی‌ماند. یعنی در مسألهٔ عدل اقتضاء نمی‌کند که ما حکم را علی السویه بالنسبه به همه

اجرا بکنیم بلکه بالنسبه به هر فردی با خصوصیات فردیه او باید در اینجا حکم جاری بشود، خصوصیاتش چگونه است؟ موقعیتش چگونه است؟ آیا از رفتنش چه مسائلی، چه عواقبی، چه چیزهایی نشأت می‌گیرد؟ بعد بالکلیه. بله در آنجایی که زمینه ایجاب می‌کند که همهٔ افراد در جهاد شرکت کنند، در موقعیت خطیر و ... ، وقتی که بیضهٔ اسلام[(اساس اسلام)] بطور کلی در خطر است آنجا دیگر اقتضاء می کند همهٔ افراد بروند، حتی زنها هم باید بروند، این لحاظها[(خصوصیات افراد و...)] دیگر در اینجا[(وقتی که اساس اسلام در خطر است)] نمی‌شود.

پس بنابراین اصلاً ما حرجیت نوعیه نداریم تا اینکه فرض کنید بخواهد حکم برداشته بشود یا حکم جعل بشود، این حرج یک جهت امتنانیه ای است که از اصل و وضعش، وضع امتنان است و در ظرف امتنان و این باید مستقیماً به حرج شخصی بخورد نه به حرج نوعی، این یک.

ثانیاً: این حرج به لحاظ جهت اتکاء و ارجاع بر

ارتکازات عرفیه و آن جهت عرفیه و عقلائیه‌ای که در اینجا هست، در اینجا مقدار آن حرج هم باید لحاظ بشود که آیا این حرجش بیشتر از آن است یا آن بیشتر از این است؟ در احکام، افراد بر طبق حرجی که دارند، در اینجا طبقه بندی بشوند و حکم روی آنها بار بشود.

این یک مسأله مربوط به مفهوم حرج که آیا منظور، حرج نوعی است یا حرج شخصی؟ و عرض شد که حرج نوعی هیچ ربطی به امتنان ندارد بلکه در اینجا منظور از حرج، فقط حرج شخصی است. بر این اساس باید ببینیم که آیا نسبتِ بین ادلهٔ حرج و بین سایر ادله به چه نسبت است؟ آیا نسبت، نسبت حکومت است یا نسبت، نسبت تخصیص است یا اصلاً هیچ کدام از این دو تا نیست؟

سوال: ...؟

جواب: عرض کردم در آنجا خود لسان دلیل ناظر بر حرجیت است، ما در آنجا کاری نداریم

سوال: ...؟

جواب: می‌دانم، می‌گویم وقتی که اصل قاعده امتنانی شد، آن مواردیش که در خود لسان دلیل

اتکال برحرج شده، در آنجا که بحثی نیست، آنجا هم شامل می‌شود افرادی را که امتنانی دارد و هم غیر امتنانی. فرض کنید که من باب مثال اگر صلاة واجب بود فقط در مسجد، آن وقت برای کسی که سه کیلومتر تا مسجد فاصله دارد، این حرجی نیست؟ این حرجی است. آن وقت نسبت به یک کسی که جار(همسایهٔ)مسجد است، این حکم حرجی است؟ نه، این دیگر حرجی نیست، پایش را می‌گذارد می‌رود در مسجد، نمازش را می‌خواند دوباره بر می‌گردد در خانه. آن وقت این حکم حرجی، هم امتنان بالنسبه به آن است، هم نسبت به اینی که اصلا امتنانی نیست، این هم...

سوال: اینکه مثال غیر واقعی است، ولی مثال واقعی این است که مثلاً اگر دست یک کسی نجس می‌شد در امت حضرت موسی، می‌برید آنجا را، ولی در امت حضرت رسول این به طور کلی چه برای ؟ چه برای ؟، این باید دستش را بشوید، پس این الان برداشته شده، ...

جواب: من می‌گویم ما یک مورد را پیدا می‌کنیم

که نسبت به یک نفر اصلاً حرج نیست، اصلاً یک نفر رژیم غذایی دارد و می‌خواهد فرض کنید که من باب مثال روزه بگیرد، روزه وصال می‌خواهد بگیرد، دکتر هم به او گفته واجب است برای این رژیم غذایی روزه بگیری، آیا این می‌تواند روزه بگیرد یا نه؟ اینکه اصلاً دیگر حکم واجب است، اصلاً بالنسبه به این امتنان نیست، نه اینکه...

سوال: النادر کالمعدوم

جواب: بله؟

سوال: النادر کالمعدوم

جواب: نادر چی چیه آقا؟ این همه هستند

سوال: آن قدر احکام داریم که حضرت برای یک نفر اصلاً حکم[را بیان فرمودند]

جواب: در هر صورت در آنجا هم امتنان است، امتنان، امتنان نوعی است نه امتنان شخصی. یعنی آنجا هم امتنان نوعی اصلاً معنا ندارد، امتنان رفته روی تک تک افراد، منتهی بالنسبه به این فرد هم حکم برداشته می‌شود نه امتناناً، نه، چون اصلاً امتنانی [در اینجا نیست.] منت یعنی چه؟ یعنی برداشتن بار، برداشتن مشقت، وقتی که اصلاً دکتر به

من گفته باید دو روز پشت سر هم چیزی نخوری، این دیگر اصلاً برداشتن معنا ندارد، درعین حال شارع می‌گوید باید روزه نگیری

اللَهم صل علی محمد و آل محمد